

رابطه دین و سیاست در اندیشه مهندس بازرگان

غلامرضا خواجه سروی

دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه امام صادق(ع)

دین و سیاست از دیرباز دو مقوله مهم در زندگی بشر بوده و به جهت اهمیت آنها در شکل دهی حیات بشر، همواره ذهن آدمی را به خود مشغول داشته اند. در خصوص رابطه دین و سیاست بطور کلی دو نظریه اصلی وجود دارد: نظریه تفکیک و نظریه تداخل.

دیدگاه تفکیک: هرگونه ارتباط را بین دین و سیاست نفی نموده و دخالت هر یک از آنها را در امور دیگری موجب اضمحلال هر دوی آنها می پندارد.

دیدگاه تداخل: رابطه دین و سیاست را مسلم انگاشته و تلاش می کند بر مبنای آن اهداف و ساختار حکومت و نقش فرد و جامعه را مشخص نماید. مفروض بودن وجود ارتباط بین دین و سیاست در این دیدگاه، اجماع نظر بر کیفیت ارتباط را معنی نمی دهد؛ بلکه بر عکس نحوه و چگونگی رابطه مزبور محل اختلاف بوده و موجب می گردد حامیان دیدگاه تداخل در گروههای جداگانه قرار گیرند.

تا سال ۱۳۷۱ ه. ش بطور عمومی، بازرگان در طیف دیدگاه دوم قرار داده می شد. اما پس از ایراد سخنرانی «خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء»^۱ در سالگرد جشن مبعث همان سال توسط وی، روال قبلی خدشه دار شده و در این باره اختلاف نظر

۱. متن سخنرانی درج در کیان شماره ۲۸.

حاصل گردید.

بعضی از خوانندگان آثار وی، در دوران قبل و بعد از انقلاب اسلامی، از گفته هایش در سخنرانی مزبور استنباط کردند که «او گمان می برد که دین برای دنیاست و همینکه دانست که چنین نیست بر آن اندیشه رقم بطلان زد».^۱

بعبارت دیگر وی معتقد شد که دین رابطه معنوی بین انسان و خداست و برای آباد کردن آخرت آمده و ارتباطی به دنیا ندارد و بدین ترتیب آنچه را در قبل گفته بود، اشتباه پنداشت.

عده ای که از حکومت اسلامی رویگردان بوده و در صف مخالفان ریشه ای جمهوری اسلامی ایران قرار داشتند، استنباط مزبور را که حاکی از بازگشت بازرگان به طیف دیدگاه تفکیک دین از سیاست بود، مستمسک قرار داده و تلاش کردند اصل حکومت اسلامی را غیرممکن نشان داده و جدایی دین از سیاست را با پیشنهاد حکومتی غیر دینی (لائیک) تحقق بخشند. بعلاوه چرخش فکری بازرگان را دلیلی بر بیهودگی تلاش های مسلمانان جهت تحقق احکام الهی با تشکیل حکومتی اسلامی در عصر غیبت پنداشته و بکلی چنین اقدامی را مردود دانستند.

دوستان و معاشران بازرگان، که علاوه بر آگاهی از آثار وی، روابطی نزدیک با خود او داشتند، با رد ادعای فوق، مدعی ثبات سیر فکری بازرگان شده و اظهار داشتند که هیچ تغییری در دیدگاه اولیه وی راجع به ارتباط دین و سیاست روی نداده است. این گروه همچنین به استناد روابط نزدیک خود با وی و آثارش، بیان داشتند که: «اظهار نظر اخیر وی دال بر پرهیز از قرار دادن هدف کسب قدرت سیاسی به عنوان هدف دین است و نه پرهیز از دخالت دین در حوزه سیاست».^۲

بعلاوه افراد دیگری تلاش نمودند با توجه به آثار بازرگان، ثبات فکری وی را نشان دهند.^۳ اغلب این نوشته ها با فرض غیر مغرضانه بودن برداشت چرخش فکری

۱. «آنکه بنام بازرگان بوده نه به صفت»، عبدالکریم سروش، کیان، سال سوم، ش ۲۳، ص ۱۸.
 ۲. در این زمینه رجوع شود به: الف. نکاتی چند پیرامون آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء، سیدمحمد مهدی جعفری، کیان، ش ۳۰، ص ۴۰.
 ب. قرآن پژوهی پدر از نگاه فرزند» عبدالعلی بازرگان، ایران فردا، سال چهارم، ش ۲۳، ص ۶۱.
 ۳. در این زمینه رجوع شود به: الف. «آیا مهندس بازرگان در افکار خود تجدید نظر کرده است؟» محمد بسته نگار، ایران فردا، سال چهارم، ش ۲۳، صص ۶۶-۶۴

بازرگان، آن را دلیل بر عدم ارتباط شخصی و نزدیک معتقدین به برداشت مزبور با وی پنداشته و تلاش کرده‌اند با بررسی ارتباط دین و سیاست (از نظر مفهومی) در دیدگاه او، نادرستی دیدگاه چرخش را نشان دهند.

نگارنده را عقیده بر آن است که حتی اگر از عامل معاشرت و ارتباط شخصی با بازرگان صرف نظر نموده و در بررسی دیدگاه وی در خصوص ارتباط دین و سیاست، آن را دخالت ندهیم و نخواهیم نانمان را توسط دیگران از تنور بیرون آورده و به زبان دیگران نظیرمان را بیان نماییم و فقط بی طرفانه آثار وی را در رابطه با موضوع بررسی نماییم، در خواهیم یافت که نظر وی تغییری نکرده است و گرچه وی از منتقدان سیاست‌های جمهوری اسلامی بوده ولی با گفتار اخیر خود در صف معاندان حکومت اسلامی قرار نگرفته، بلکه فقط و فقط در دو مقطع زمانی، از اعتقاد اصلی خویش دو بیان متفاوت را بدست داده است.

برای نشان دادن این ثبات، ما دو مقطع زمانی ۱۳۴۱ و ۱۳۷۱ اندیشه بازرگان را با هم مقایسه خواهیم کرد و در هر دو مقطع، رابطه دین و سیاست را هم از لحاظ مفهومی (یعنی رابطه مفهوم دین با مفهوم سیاست) و هم از نظر مصداقی (یعنی ارتباط بین نهاد دین با نهاد سیاست) با توجه به آثار وی، تبیین خواهیم نمود.

در مقطع زمانی سال ۱۳۴۱، کتاب «مرز بین دین و سیاست» - که همان سال تألیف شده - و کتاب «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» (مقاله انتظارات مردم از مراجع) را بررسی خواهیم نمود.

در قسمت بعدی، مقالات «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء» و «آیا اسلام یک خطر جهانی است؟» را مورد مطالعه قرار خواهیم داد. پایان بخش بحث ما، بیان نتیجه خواهد بود.

۱. رابطه دین و سیاست از دیدگاه بازرگان سال ۱۳۴۱

الف - در بعد مفهومی:

- ب. «دین و سیاست از دیدگاه مهندس بازرگان» غلامعباس توسلی، کیان، سال سوم، ش ۲۳، ص ۲۵.
- ج. «آراء اجتماعی - سیاسی مرحوم بازرگان در یک نگاه کلی» علیرضا بختیاری، ایران فردا، سال سوم، ش ۲۳، ص ۷۵.
- د. «بررسی اجمالی زندگی مهندس بازرگان در پنج فراز» محمد توسلی، ایران فردا، سال سوم، ش ۲۳، ص ۲۳.

مرحوم بازرگان با تعریفی که از دین و سیاست ارائه می‌دهد، تلاش می‌نماید تصویری از رابطه آن دو - که در نظرش امری مسلم است - ارائه دهد. این حتمی بودن وجود ارتباط بدان سبب است کهوی اعتقاد دارد:

«در هر حال دیانت و سیاست از عوامل مؤثر دست اول اجتماع و سرنوشت ما بشمار می‌روند، خواه کسی معتقد و طرفدار و عامل به آنها باشد یا نباشد. تماس و تصادمهایی هم دائماً میان این دو چه در خارج و چه در وجدان و عمل ما وجود دارد»^۱.

در تعریف سیاست نامبرده بیان می‌دارد که:

«غرض ما در اینجا بیشتر مسئله حکومت و اداره اجتماع است؛ اعم از جهات عمرانی و انتظامی و اقتصادی و سیاسی و جهات عمومی تر اجتماعی و فکری و تربیتی و غیر آن»^۲.

و درباره دین، نامبرده قائل به وجوه دوگانه می‌باشد که وجه دوم را موضوع بحث خود می‌داند؛ بدین ترتیب که:

«دین را به دو مفهوم یا دو وجه می‌توانیم بگیریم. یکی از جهت آداب فردی یا تشریفاتی از قبیل نماز، روزه، جماعات، سینه‌زنی، زیارت رفتن و امثال آن. دیگر از جهت افکار و عقاید و اخلاق و اعمال و تربیت و مخصوصاً امور امت یعنی مردم و سرنوشت دنیا و آخرت آنها»^۳.

به عقیده وی از جهت اول یعنی وجه احکام فردی یا آداب صوری خیلی از دولت‌ها و سیاست‌ها رعایت احترام و عدم مزاحمت برای دین و متدینین را داشته و گاهی به ظاهر یا حقیقتاً تأیید و تجلیل هم کرده‌اند. ولی در خصوص وجه دوم اینطور نبوده و نیست^۴.

مفروض اصلی وی در خصوص وجه دوم - که در حقیقت تعریف دین، در اینجا، از دیدگاه اوست - این است که «اگر دین سیاست را - بفرض - رها نموده و کاری به کارش نداشته باشد، سیاست دین را به هیچ وجه من الوجوه آزاد نخواهد گذاشت.

۱. مرز میان دین و سیاست، مهدی بازرگان، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱)، ص ۴.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۸.

۴. همان جا.

بلکه برعکس هر قدر دین نسبت به سیاست بی‌اعتنائی نماید، سیاست در تمامی شئون دین دخالت اساسی خواهد نمود^۱. به عبارت دیگر «اگر دین سیاست را در اختیار و امر خود نگیرد، سیاست دین را مضمحل خواهد کرد یا در سلطه و اقتدار خود خواهد گرفت. جنگ بین این دو، جنگ پیشروی و عقب‌نشینی یا مماشات و مسامحه و معامله نیست، بلکه جنگ حیات و ممات یا بود و نبود است»^۲.

البته وی مفروض خود را چندان به دنیای قدیم متدینین مربوط نمی‌داند و آن را متوجه دنیای امروزی می‌کند. زیرا معتقد است که در قدیم دستگاه سلطنت و حکومت و یا سیاست بجز خراج‌گیری و سربازگیری، دخالت دیگری در امور مردم نداشت و علی‌الاصول حفظ حقوق شهروندان، منافع ملی و امنیت داخلی و خارجی چندان مطرح نبود و به همین دلیل سیاست دارای جنبه شخصی یا خانوادگی و طبقاتی بود.^۳

برعکس، معتقد است، که امروزه تمامی دولت‌ها (سیاست‌ها) همه امور و شئون مردم را در دست دارند و دخالت دولت‌ها و سیاست‌ها در امور روزمره مردم، بطور مستقیم و غیرمستقیم، وجود دارد بطوریکه اداره و اعاشه مردم و سرنوشت افراد از روزی که بدنیا می‌آیند تا ساعتی که در گور خوابانده می‌شوند، بدست دولت و تابع سیاست است. سیاست هم یا تابع ایدئولوژی و هدفهای ملی است یا تابع اغراض و نظرهای شخصی و طبقاتی^۴. و به همین دلیل هم متدینین باید در امور سیاسی و سیاست دخالت نمایند و به عبارت دیگر دخالت دین در سیاست لازم می‌آید.

بدین ترتیب وی، با سنگ بنا قرار دادن مفروض فوق، عقیده دارد که دین باید در سیاست دخالت نماید. و برای تقویت و تحکیم نظریه خود به شواهدی از قرآن و سنت متوسل می‌شود. در مورد قرآن به آیات زیر استدلال می‌نماید:

«ولا تطیعوا امرالمسرفین» دستور اسراف‌کنندگان و حیف و میل‌کنندگان اموال عمومی را اطاعت نکنید. و اسراف‌کنندگان عبارتند از: «الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون» کسانی که در زمین فساد می‌کنند و اصلاح نمی‌نمایند»^۵.

۱. همان، صص ۶۷ و ۶۸.

۲. همان، صص ۱۳-۱۲.

۳. همان، صص ۱۰-۹.

۴. همان، صص ۱۲-۱۱.

۵. همان، ص ۳۵.

برداشت وی از آیه شریفه آن است که آیه به صراحت و بطور محکم و کلی، دستور مقاومت منفی و سرپیچی و عدم تمکین از اوامر زمامدارانی را صادر می کند که موجب فساد و تباهی و خرابی هستند و یا حتی امور اجتماع را اصلاح نمی نمایند، خواه اینکه بخواهند اصلاحات بعمل آورند و نتوانند و خواه نخواهند^۱.

مورد دوم استناد وی به قرآن عبارت است از: «خدای تعالی در توصیف عمل منافقین فرموده است: «و اذا تولی سعى فی الارض لیفسد فیها و یهلك الحرث و النسل و اللّٰه لایحب الفساد». «و چون به ولایت و حکومت برسد در زمین به تکاپو و فعالیت می پردازد و نتیجه عمل او منتهی به فساد در مملکت و ضایع و نابود کردن محصول و نژاد می شود در صورتیکه خداوند فساد را دوست نمی دارد»^۲.

از این آیه چنین استنباط می کند که چون خدای تعالی مخالف فساد است و مبارزه با نفاق و منافق از وظایف اولیه مومنین است، تکلیف دینی جلوگیری از ولایت و حکومت منافقین و کسانی که باعث خرابی می شوند خواهد بود^۳.

مورد سوم استناد به آیه شریفه «اطیعوا اللّٰه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» می باشد که وی عقیده دارد آیه شریفه حاوی یک دستور انضباطی و اطاعت محکم در برابر حق و صاحب منصبان و رؤسای برحق است. زیرا آیه شریفه بیان می دارد که «خدا و رسول و کسانی که صلاحیت و حق امر کردن داشته باشند (از خودتان) را اطاعت کنید»^۴.

مورد چهارم استنادی وی به آیه شریفه «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا لعلکم تفلحون» می باشد که از آن لزوم اتحاد، ارتباط و تشکل مؤمنین را (برای برقراری ولایت موضوع آیه قبلی)^۵ نتیجه می گیرد.

و در ادامه از آیه شریفه «والذین استجابوا لربهم و اقاموا الصلوة و امرهم شوری بینهم و مما رزقناهم ینفقون» «و کسانی که دعوت پروردگارشان را قبول کرده، نماز پا می دارند و کارشان مشورت با یکدیگر است و از آنچه آنها را روزی دادیم انفاق می کنند

۱. همان، صص ۳۶-۳۵.

۲. همان، ص ۳۶.

۳. همان، صص ۳۷-۳۶.

۴. همان، ص ۳۷.

۵. همان، صص ۳۸-۳۷.

و کسانی که چون ستمی به آنها برسد بیاری هم برمی خیزند^۱، لزوم حکومت شورایی تشکیل شده بفرمان آیات قبل و دخالت کلیه مؤمنان در سرنوشت سیاسی خود از طریق شورا، را نتیجه می گیرد.

و دیدگاه خود را با مستند قرار دادن آیه شریفه «کتتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر» شما بهترین امتی هستید که بر مردم خروج کرده، امر به نیکی ها و نهی از بدی ها می نمائید^۲، به این صورت تقویت می نماید که وظیفه مومنین در چنین جامعه ای انتقاد از یکدیگر و پیش بردن خیر و از بین بردن بدی است.

در نهایت با استشهاد به آیه شریفه «واعدوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل ترهبون به عدو الله و عدوكم» برای (دفع) آنها آنچه بتوانید نیرو و سواره نظام فراهم کنید تا دشمنان خدا و دشمنان خودتان را بدان وسیله بترسانید. «و با استنباط اینکه مؤمنان باید همواره در تدارک قبلی و تعرض به دشمنان کوشا باشند^۳، تلاش دارد، اثبات نماید که وظیفه دین دخالت در سیاست است.

در زمینه مستندات وی از سنت، دو قسمت قابل مشاهده است: اول اینکه وی به سیره ائمه شیعه (ع) استناد می نماید، بدین ترتیب که می گوید: از نظر شیعه ائمه بنابه تصور متداول دو دسته بودند: دسته برکناران از خلافت و حکومت و سیاست و دسته واردین در سیاست. امام چهارم (ع) تا امام یازدهم (ع) جزء گروه اول و سه امام اول را جزء گروه دوم قرار می دهد. سپس زندگی حضرت علی (ع) حضرت امام حسن (ع) و حضرت امام حسین (ع) را مثال می آورد و آن را آغشته به مبارزات اجتماعی و سیاسی می داند. و در مورد بقیه ائمه (ع) نیز اعتقاد دارد که آنان نیز در حقیقت از سیاست برکنار نبودند و دلیل این امر هم آنست که آنان همواره تحت تعقیب، حبس و شکنجه بودند و سرانجام نیز همگی شهید شدند. بعلاوه استدلال می کند که اگر فرض متداول در مورد ائمه دسته اول درست باشد، به دلیل اینکه شیعیان همگی بالبداهه خود را شیعه حضرت علی (ع)، حضرت امام حسن و امام حسین (ع) می دانند و پای علم آنها اشک می ریزند، باید تقیه را کنار گذاشته و به رویه آنها استناد نمایند و رویه سایر امامان را بکار

۱. همان، ص ص ۳۹-۳۸.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. همان جا.

نگیرند^۱.

بعلاوه، وی در این قسمت به انتظار و غیبت استناد نموده و با توجه به هدف قیام حضرت حجت (ع) که عبارت از «بدست گرفتن حکومت دنیایی، جانشین نمودن عدل و قسط بجای ظلم و جور، رفع فقر و رواج برادری و همکاری، بطوری که گرگ و گوسفند همخوابه شوند، می باشد»، تلاش می کند ثابت نماید که مؤمنین باید در سیاست دخالت نمایند^۲.

در نهایت وی منشأ پیدایش تشیع و دشمنی های تسنن علیه تشیع را چیزی جز سیاست و حکومت نمی داند و عقیده دارد که اختلافات مربوط به احکام فردی به هیچ وجه مایه اختلاف نبوده است بلکه اختلاف منافع و عوامل سیاسی عمده ترین عامل بوده است و بالاخره دلیل دشمنی خلفای سه گانه و بنی امیه و بنی عباس را با حضرت علی (ع) و اولاد ایشان، سیاسی می داند و معتقد است چون ابوبکر و عمر و عثمان علاقمند به حکومت عرب و سیادت خانوادگی و ریاست شخصی شدند و بعد از آنها امویہ و بنی عباس زیاد از حد طالب جاه و قدرت و عیش و عشرت بودند و علی و اولاد علی را محق خلافت ولی مزاحم و مخالف خود می دیدند آنها را با تمام قوی و تدابیر دور می کردند و پیروانشان را به رافضی و کافر و اخلاصگر و غیره متهم نموده افکار و عواطف مردم را علیه شیعیان برمی انگیزتند^۳.

دوم اینکه وی به چهار حدیث در این زمینه به عنوان نمونه استناد می کند که ذکر می شود: اولین حدیث مورد بحث وی، نبوی مشهور «مَنْ اصْبَحَ وَلِمَ يَهْتَمُ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کسی که شبی را صبح کند و در اصلاح امور مسلمین کوشش نکرده باشد، مسلمان نیست)، می باشد که از آن اصرار بخدمات اجتماعی و اداره امت و حکومت را نتیجه می گیرد. و نیز از آنجمله است احادیث زیر: (۱) النَّاسُ عِيَالِيٌّ أَنْفَعَهُمُ الْيَهُمُ أَحْبَبَهُمُ الْيُومُ (مردم خانواده من هستند مفیدترشان نسبت به آنها، محبوب ترشان پیش من است و (۲) «كَلِّمُوا رَاعٍ وَكَلِّمُوا مَسْئُولًا عَنْ رَعِيَّتِهِ» (همه شما در حکم چوپان و زمامداران امت هستید و همه شما مسئول وضع و حال رعیت خود

۱. همان، صص ۲۴-۲۳.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همان، صص ۲۶-۲۵.

می‌باشید) و (۳) و از حضرت علی (ع) نقل می‌کند که فرمودند: «الامامة لا تتعقد حتی تحضرها عامة الناس» (پیشوایی و رهبری اجتماع درست نمی‌شود مگر آنکه ملت در آن حضور داشته باشد)^۱ و از حدیث اخیر نقش مردم را تا آن حد بالا می‌برد که بدون دخالت آنها در سیاست، حکومت انعقاد نمی‌یابد. بدین ترتیب حسب روایات و آیات و سیره عملی پیشوایان دین مبین اسلام دخالت در سیاست بر همه مؤمنان فرض است. به عبارت دیگر دخالت دین در سیاست از مسلمات دین است. و این همه تأکید و تلاش ایشان بر این دخالت نیز از مفروض اولیه شان نتیجه می‌گردد.

حال که فرض را بر این قرار دادیم که سیاست دشمن خونی و خطرناک دین است و از طرف دیگر این را هم مسلم انگاشتیم که بین آن دو تماس‌ها و روابطی وجود دارد، سؤال اساسی که اینجا پیش می‌آید این است که کیفیت روابط این دو باید چگونه باشد تا دین، که بنظر بازرگان اصالت دارد، حفظ شود و امور امت نیز اداره گردد؟ جوابی که ایشان، در پی طرح نظریه خود، داده است، متضمن بیان کیفیت روابط آن دو می‌باشد. وی پاسخ خود را با این عبارت شروع می‌کند که «دین و سیاست مرز مشترك وسیع با هم دارند» و تلاش دارد مشخص نماید که «این مرز کجاست و تا چه حدی باید پیش رفت و عبور از آن چگونه است»^۲. به عبارت دیگر تلاش دارد تا کیفیت این روابط را تبیین نماید، بنظر وی:

«۱. دین نه تنها با سیاست بلکه با کلیه شئون زندگی و با جهان مرز مشترك دارد ولی مرزی است یکطرفه. بدین ترتیب که دین در زندگی و در اخلاق و عواطف و سیاست دخالت می‌کند و هدف و جهت می‌دهد ولی سیاست نباید در دین دخالت کند و راه و رسم دین را تضمین نماید. در صورت چنین دخالتی ناخالصی و شرک پیش می‌آید. مؤمن همه کارهایش برای خدا و در راه خدا و با کمک خدا انجام می‌شود، نه آنکه تمایلات و تصورات یا احتیاجاتش برای خدا تکلیف معین کنند و عقایدش را تنظیم نمایند.

معنای اسلام در همین خلوص و تسلیم است: «ان صلوتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین، لاشریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین». «آن

۱. همان، صص ۳۳-۳۴.

۲. همان، ص ۴۵.

فعالیت های دینی و معتقدات مذهبی که تحت تأثیر مصالح سیاسی یا عامل منظورهای سیاسی، اعم از حق و ناحق و منافع باشد، شرک و ریا است و ارزش ندارد.^۱ و از این فراز، که به جهت اهمیت عباراتش به عینه نقل شد، نتیجه می گیرد که: «دین فوق سیاست و حاکم بر سیاست و حکومت است نه ذیل آنها و نه در ردیف آنها»^۲.

بعداً خواهیم دید که اصل فوق زیربنای نظریات اخیر بازرگان نیز قرار گرفته و بر همان مبنا مسئله «خدا و آخرت تنها هدف بعثت انبیاء» را بیان کرده است.

دومین نکته ای که وی در این خصوص بیان می دارد این است که دین اصول سیاست و هدف حکومت را تعیین می کند ولی فراتر از آن وارد جزئیات نمی شود. و برای توضیح نظر خود، از فرمان جنگ که قرآن مجید داده و یا حلیت بیع و شراء، نمونه آورده، متذکر می شود که هدف و غرض از جنگ و فداکاری و انفاق باید خدا باشد (و عیناً همین اعتقاد را بعداً در مورد سیاست بیان می دارد که اثر وضعی دومین نکته او می باشد) ولی فراتر از این مسئله، اینکه جنگ با شمشیر یا موشک باشد، تابع زمان و مکان و مقتضیات و بسته به تشخیص و تصمیم فرمانده با صلاحیت می باشد. همینطور است در مورد معاملات که اسلام موازین و حدود آن را معین می کند ولی در اینکه مثلاً گردو را وزنی بفروشید یا عددی نظری نمی دهد.^۳

جالب است که مهندس بازرگان از همین استنباط خود و نیز استنباطی که از آیه شوری و نیز آیه «یا ایها الذین امنوا اصبروا و رابطوا و ...» و نیز حدیث «لا تنعقد الامامة الا ...» دارد، تلاش می نماید مدلی حکومتی ارائه دهد و به عبارت دیگر ارتباط بین نهاد دین و نهاد سیاست را نیز مشخص نماید. ما این را همراه با مفروضات مربوطه اش در جای خود بیان خواهیم داشت.

نظر به اهمیت مورد سومی که ایشان بیان می دارد، عبارات ایشان عیناً نقل می شود. قضیه از آن جهت است که همین کلمات را در سخنرانی مبعث خود نیز بیان کرده و آن ها را اصل قرار داده است. و اینک عین کلمات:

۱. همان، صص ۴۶-۴۵.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۴۷.

«۳- سیاست باید «لله» باشد. «لله» هم در خیلی از آیات قرآن و دستور مترادف، یا لااقل، ملازم با «للناس» است. [این قسمت هم باز زیربنای مدل حکومتی وی قرار گرفته که در آن می‌توان ارتباط بین نهاد دین و سیاست را مشخص نمود که در جای خود بیان خواهد شد]. هدف سیاست خیر و سعادت مردم است. ولی باز یک شاخص مرزی نمودار می‌شود: برخلاف تصور خیلی از تجدد مآبها هدف دین خیر و سعادت دنیوی تنها نیست، اخروی صرف هم نیست و اصولاً در قرآن سعادت و تأمین دنیا و آخرت از هم جدا نیستند و با یکدیگر توأم اند: رَبَّنَا اتَنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. بلکه هدف و حیات اصلی آخرت است: وَإِن دَارَ الْآخِرَةِ لَهِيَ الْحَيَوانِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ، یا بفرموده پیغمبر: الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ. دنیا و راحت و لذت دنیا تا آنجایی قابل قبول و مطلوب است که نه تنها لطمه به آخرت و سعادت ابدی نزنند بلکه تدارك و تأمین آن را بنمایند، بدیهی و ضمنی است که با این ترتیب و تا حدود اعتدال صحیح تأمین سلامت و برکت و فعالیت و لذت دنیا هم خواهد شد»^۱ [بطوریکه خواهیم دید این مطلب را ایشان سی سال بعد مجدداً ذکر کرده است].

در نکته چهارم، با توجه به اینکه انجام هر واجبی مستلزم انجام مقدمات آن است، تصریح دارد که چون ورود در سیاست مشخص شده با آن اوصاف، واجب عینی است، مقدماتش نیز واجب عینی است و بنابراین مردم باید مقدمات آن را که عبارت از اطلاع از امور سیاسی و اجتماعی در درجه اول و پس اخذ ارتباط بصورت تشکّل و تجمع در احزاب و بالاخره فعالیت در انتخابات، اجتماعات و انتقادات، در وهله دوم است، فرا گیرند»^۲.

در نکته پنجم وی هشدار می‌دهد که دین و سیاست نباید با هم مخلوط و مشتبه شوند و در هر دو جا رعایت اصالت و استقلال و آزادی لازم است. برحسب جو زمانی سال ۱۳۴۱، وی در ادامه به انجمن‌های اسلامی هشدار می‌دهد که نباید به فعالیت‌های

۱. همان، صص ۴۹-۴۸.

۲. همان، صص ۵۱-۴۹.

سیاسی خود بر چسب تبلیغاتی مذهبی بزنند زیرا در سیاست، اشتباهات و انحرافات و خطاهای عمدی و غیر عمدی زیادی پیش می‌آید و ممکن است به پای دیانت نوشته شود یا عقاید را منجمد و متعصب کند. بعلاوه وی معتقد است که به همین دلیل رجال و احزاب سیاسی نباید هیچگاه دیانت را وسیله یا ملعبه برنامه‌های سیاسی خود قرار دهند^۱.

آنچه که از این قرائت مختصر از نظریه دینی و سیاست مهندس بازرگان بر می‌آید این است که با توجه به دید تجربی او به دین و سیاست، اول، دین را امری آن جهانی و الهی و سیاست را این جهانی و بشری و بنابراین مأخوذ از منبع بشر می‌داند؛ به عبارت دیگر این دو را دو مبنای متفاوت می‌دهد. دوم، معتقد است این دو بهم مرتبط هستند و سوم، رعایت مرز آنها را ضروری می‌داند و تأکید دارد که نباید بهم آغشته و مخلوط شوند و رعایت اصالت هر یک لازم است و چهارم، به دلیل الهی بودن دین و بشری بودن سیاست و دشمن بودن سیاست برای دین، عقیده دارد که همواره دین باید حاکم بر سیاست باشد و به آن جهت داده، اصول و احکامش را تعیین نماید. دینی که بنوبه خود هدفی خدایی و آن جهانی دارد و به دنیا از باب کشتزار آخرت بودن توجه دارد و به همین دلیل هم سعی در آباد کردن آن می‌نماید. و نیز اگر بر سیاست حاکم شود آن را جهت داده، هدایت نموده و آن را «لله» که ملازم «للناس» است قرار می‌دهد و در یک کلام آن را اصلاح می‌کند. این در حالی است که عکس قضیه، یعنی حکومت سیاست بر دین، درست نبوده و به نابودی دین منجر می‌گردد. در نتیجه روابط این دو یک طرفه به نفع دین است که نفع دین، بنا به فرض، نفع بشر در دنیا و آخرت است. حال که ارتباط این دو مفهوم روشن شد باید دید، از نظر مصداقی، بازرگان، چگونه ارتباط بین نهاد دین و نهاد سیاست را تبیین می‌نماید.

ب- در بعد مصداقی یا نهادی

زمانی صحبت از نهاد یا مصداق پیش می‌آید که اندیشه‌ای بخواهد از دنیای انتزاعات به دنیای انضمامات گام نهد. در اینجا است که لاجرم باید ابعاد عینی و عملی

مفاهیم ارائه شده را مشخص نمود. درباره بحث دین و سیاست هم همینطور است. یک متفکر ممکن است در انتزاع، روابطی را بین این دو مفهوم تصور نماید، اما مهمتر آن است که بتواند شکلی عملی از آن را به دست دهد که متناقض نبوده و کارآمد باشد.

در خصوص بحث حاضر، گرچه مهندس بازرگان تحت این عنوان مشخص مطلبی بیان نکرده است اما در لابلای مطالب و حرفهایی که بیان داشته، آثاری از رابطه عینی بین نهاد دین و نهاد سیاست به چشم می خورد. ما در اینجا تلاش خواهیم نمود این را نشان دهیم. اما در ابتدا باید ببینیم که بازرگان از نهاد دین و نهاد سیاست چه برداشتی دارد. با توجه به مباحثی که وی تحت عنوان «روحانیت ما در برابر تمدن و سیاست»^۱ مطرح می کند و در آن سیر تاریخی برخورد روحانیت با تمدن و سیاست جدید را مطرح می سازد، مشخص می شود که نهاد دین! همان روحانیت است. زیرا از سیدجمال الدین اسدآبادی، مرحوم کواکبی، علامه نائینی، انقلاب مشروطیت و نقش روحانیت در آن، عقب نشینی دیانت و روحانیت پس از پیروزی انقلاب مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت و نقش روحانیت در آن، سخن بمیان می آورد و دو نوع روحانیت یا نهاد دین تشخیص می دهد که عبارتند از: (الف) عده ای که طرفدار بیطرفی کامل و کناره گیری مطلق از امر حکومت و سیاست و دولت اند. خواه به دلیل عقیده به تباین دین و سیاست و خواه به علت مشکلات و محظورات یا مفاسد و خطرات آن از جهت اصولی و عمومی و یا شاید از جهت شخصی و غریزه راحت طلبی.^۲

(ب) عده دیگر که برعکس اولی ها ورود در سیاست و امور اجتماع را تجویز و تنفیذ نموده و اسلام را ناظر و آمر بر مصالح و شئون اجتماع دانسته اند.^۳

بعلاوه با توجه به مطالب فوق می توان دریافت که منظور وی از نهاد سیاست، دولت و حکومت است. با توجه به مفروض اصلی بازرگان، در عمل باید دید که در نگاه وی این دو می توانند چه ارتباطی داشته باشند. با توجه به توضیحات و استنتاجات وی در اینجا نیز باید (اگر رابطه مستقیم بین مفهوم نهاد و وجود داشته باشد) نهاد دین، یعنی روحانیت، بر نهاد سیاست یعنی حکومت و دولت، حاکمیت و فرمانروایی داشته

۱. همان، صص ۱۹-۱۴.

۲. همان، ص ۱۸.

۳. همان، صص ۱۹-۱۸.

باشد، و آن را جهت دهد. ولی نهاد سیاست حق ندارد که در نهاد دین دخالت نماید. اما تصویری که وی در نوشته های خودش از این رابطه به دست می دهد، با آن چه گفته شد متفاوت است و به ظاهر در نگاه وی مفهوم و نهاد رابطه مستقیمی ندارند.

آنجا که بازرگان به آیه «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون» استشهاد نموده و لزوم ارتباط و اتحاد و تجمع برای تشکیل حکومت را ضروری می داند،^۱ اداره اجتماع را از طریق شور و دموکراسی می داند و این را به آیات شوری، مستند می نماید.^۲ واضح است که ایشان اداره حکومت را به دست مردم می دهد. که مطابق فروض دیگر وی، هم بر آنها دخالت در سیاست واجب است و هم من باب مقدمه واجب، لوازم آن را فرا گرفته اند. و نهاد دین را حاکم بر نهاد سیاست قرار نمی دهد بلکه یاور و در عرض آن می داند.

بعلاوه وی با استناد به حدیث «الامامة لا تتعقد حتی تحضرها عامة الناس» نقش اساسی را در حکومت بر مردم داده و به حکومت دموکراسی تصریح شده خود، ذیل آیه فوق، تأکید می کند و بدین وسیله نهاد دین را در ردیف سایر نهادهای اجتماع قرار می دهد.

با این مقدمه چینی، یعنی نقش دادن به مردم برای انعقاد حکومت، در قسمت تبیین مرز سیاست و دین از نظر مفهومی^۳، به صراحت، پس از بیان اینکه دین اصول سیاست و هدف حکومت را تعیین می کند وارد جزئیات نمی شود، می گوید:

«همینطور انتخاب متصدیان و طرز اداره کار، امری نیست که دیانت در آن نظر مستقیم داشته باشد و روحانیت بتواند در انتصاب ها و دستور العمل ها به استناد مقام دینی خود دخالت نماید»^۴.

بدین ترتیب وی بطور تلویحی جهت دادن کلی نهاد دین به نهاد سیاست را می پذیرد ولی حاکمیت مطلق آن را بر نهاد سیاست نفی می کند و در نتیجه خواهان نظارت و راهنمایی روحانیت به عنوان هادی نهاد سیاست یعنی حکومت و نه حاکمیت آن بر نهاد

۱. همان، ص ۳۸.

۲. همان جا.

۳. همان، ص ۴۷.

۴. همان، صص ۴۸-۴۷.

مزبور می شود. بعلاوه از نقشی که وی به مردم می دهد، این مطلب به دست می آید که نهاد دین اختصاصی نیز نیست و همکار نهاد سیاسی و عمومی است. بعداً خواهیم دید که در سخنرانی مبعث و حتی در جاهای دیگر بی اعتقادی خود را بر حاکمیت روحانیت بر حکومت بیان می دارد و مضار آن را نیز ارائه می دهد.

اما با این وجود انتظار دارد که نهاد دین واجد خصوصیتی باشد تا بتواند وظایف خود را بخوبی عمل نماید. خصوصیتی که وی تحت عنوان «انتظارات مردم از مراجع» مطرح می نماید، می توان بدین گونه برشمرد: الف) اینکه روحانیت باید به ابزار جدید علمی و روش های نوین علمی مجهز شود تا بتواند، معرف و مسئول حال و حاضری باشد که متناسب و وارث گذشته پرافتخار و مبشر آینده نجات بخش جهان بشریت باشد^۱.

ب) روحانیت هم باید مرجع مذهبی و پاسخگوی مسائل مردم باشد و از طرف دیگر پناهگاه آنها در برابر جور و ستم حکام باشد^۲. و ج) روحانیت باید علی وار باشد، خلاصه اینکه زاهد شب و شیر روز باشد و در کار دنیا و دین و امور نظری و عملی هر دو بصیر و رهبر باشد^۳ و د) از غرق شدن در فروع فقهی بکاهد و بیشتر به مسائل اجتماعی و عقیدتی بپردازد^۴ و ه) اینکه روحانیت باید رهبری عملی و اجتماعی داشته باشد. بدین ترتیب که در کارهای اجتماعی و عام المنفعه شرکت جوید و خود را تافته جدا بافته از مردم ندانند^۵.

حال که با توضیحات فوق مشخص گردید که رابطه دین و سیاست در اندیشه بازرگان سال ۱۳۴۱ (در بعد مفهومی و نهادی) چگونه تبیین می شود، باید دید که آیا نگرش ایشان در اواخر عمر تغییری کرده است یا خیر. قسمت بعدی بحث را به نظریات ایشان در این مورد بخصوص، در اواخر عمر، اختصاص می دهیم.

۱. بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، جمعی از دانشمندان، (تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱)، ص ۱۰۸.

۲. همان، صص ۱۱۶-۱۱۳.

۳. همان، ص ۱۱۷.

۴. همان، صص ۱۲۲-۱۱۸.

۵. همان، صص ۱۲۷-۱۲۳.

۲- رابطه دین و سیاست از دیدگاه بازرگان سال ۱۳۷۱

الف- از بعد مفهومی :

بازرگان در این مقطع زمانی نیز به شکلی دیگر همان مسئله مرز میان دین و سیاست را که سی سال پیش بیان نموده، تحت عنوان «آخرت و خدا، هدف بعثت انبیاء» بازگو می کند. صرف نظر از اینکه چرا و تحت چه شرایطی وی مسئله را دوباره مطرح می نماید، اما همانطور که خواهیم گفت، جوهره حرف وی رعایت مرز بین دین و سیاست است. منتها اینجا محور بیان مطالب، هدف دین است و دست آخر نیز با هشدارهایی که می دهد و مضاری که برای عدم رعایت مرز بین این دو و اختلاط و ادغام آنها برمی شمارد، مؤمنان را از ادغام دین و سیاست برحذر داشته و به رعایت مرز بین آنها تأکید صریح می نماید.

سؤال اصلی برای بازرگان، در این مقطع، عبارت از این است :

«مسأله این است که بینیم مشیت خداوند سبحان و منظور باری تعالی از بعثت پیامبران یا مأموریت و رسالت آنان چه بوده است و انتظار از دین و استفاده مؤمنان از دینداری چه باید باشد؟»^۱

وی با خارج کردن این سؤال که : «ادیان الهی و از جمله اسلام شامل چه اهداف و اصول یا چه احکام و دستورهایی بوده و در عمل چه آثار و نتایج بار آورده است تا آنها را به حساب اهداف بعثت بگذاریم و یا آنکه پیامبران و پیشوایان دین و حتی پیروان آنها چه گفته اند و چه کرده اند و چه بدست آورده اند تا آنها را مساوی یا عین دین و منظور از بعثت پیغمبران بگیریم» از حوزه بحث خود^۲، سؤال اصلی اش را به شکل دیگری مطرح می سازد :

«روی دیگر سکه یا مسأله این است که معلوم شود و مؤمنان و گروندگان در عقاید و افکار و برنامه های زندگی دنیایی و آخرتی خود یا در جهان بینی و ایدئولوژی چه نظر و انتظار از دین داشته باشند و چه مسائل و مشکلاتی را باید به عهده خود بدانند. به بیان دیگر آیا دین فقط عبادت و رضای خدا و سعادت آن دنیاست یا جوابگوی مسائل و نیازهای زندگی نیز هست و در این صورت تا چه حد حل کننده و دستور دهنده امور

۱. «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء»، مهدی بازرگان، همان، ص ۴۶.

۲. همان جا.

دنیایی فردی و اجتماعی ما باید باشد»^۱

چنانکه از محدودهٔ موضوع مشخص است؛ نگاه بازرگان از درون دین به دین است و در نتیجه با همین نگاه سئوال اصلی خود را پاسخ داده و برای تأیید آن از متن دین استمداد می‌جوید. وی می‌گوید:

«پیامبران که بنا به تعریف و اعتقاد مؤمنان، برانگیخته و فرستادهٔ خدا برای انسان‌ها هستند، عمل و رسالتشان در دو چیز خلاصه می‌شود:

(۱) انقلاب عظیم و فراگیر علیه خود محوری انسان‌ها برای سوق دادن آنها به سوی آفریدگار جهان.

(۲) اعلام دنیای آیندهٔ جاودان بی‌نهایت بزرگتر از دنیای فعلی»^۲

وی چنین عملی را فقط شایستهٔ خدای تعالی و فرستادگان او می‌داند و ابلاغ پیام‌ها و انجام کارهای اصلاحی و تکمیلی دنیا در سطح مردم، دور از شأن خدای خالق انسان‌ها و جهان‌ها دانسته و تنزل دادن مقام پیامبران به حدود مارکس، پاستور و گاندی‌ها یا جمشید و بزرگمهر و حمورابی، را شایسته نمی‌داند.^۳ بر همین اساس اعتقاد دارد که نیازی نیست که فرستادگان خدا راه و رسم زندگی و حل مسائل فردی و اجتماعی را به بشر یاد دهند. زیرا گرفتاری و سختی و تلاش و تدبیر برای رفع مشکلات جزئی از برنامهٔ آفرینش آدمی است و وسیلهٔ اصلاح و تربیت و تقرب او به خداوند متعال می‌باشد و چنین کاری برای خدا و رسولانش لغو است.^۴ در نتیجه هدف اصلی و اساسی پیامبران بیرون آوردن انسان‌ها از خود و راهنمایی کردن به تسبیح و تعظیم و اطاعت از خداوند است.

در خصوص هدف دوم، که عبارت از خیر دادن از عالم دیگر است، معتقد است که از آنجا که هیچ چیز آخرت و قیامت، آنطور که توسط پیامبران اعلام شده، شباهت به دنیا ندارد و غیرقابل پیش‌بینی یا اثبات و انکار است، انقلابی بزرگتر از اولی است و علم و خبری دورتر از ذهن و قبول آدمی است و به همین جهت اگر انسان‌ها آن جهان را با این

۱. همانجا.

۲. همان، ص ۴۸.

۳. همان، ص ۴۸-۴۹.

۴. همان، ص ۴۹.

جهان خلط کنند، توجه به محسوس انسان را از جهان دورتر باز می‌دارد و بنابراین نباید آنها را با هم مخلوط کرد^۱.

در عین حال خاطر نشان می‌سازد که اتخاذ یک هدف اعلی و حرکت به سوی عالم بالا، به معنی و منظور فراموشی و حذف اهداف ضروری و فوری سطح پایین تر نیست، خصوصاً اگر آن اهداف و حرکات خود وسیله و طریقی برای رساندن انسانها به هدف اصلی و اعلا باشد. پیامبران الهی هیچگاه چنین نگفته و نخواسته‌اند، بلکه به هیچ وجه آخرت سازی و خداجویی را در جهت اعراض از دنیا و اصلاح و تحرك و ترقی انسان و زندگی تلقی نکرده‌اند^۲.

چنانچه مطالب بازرگان را در خصوص لزوم جهت دهی دین به سیاست بخاطر آوریم و آن را با فراز فوق مقایسه کنیم خواهیم دید که در هر دو جا اصل دین است و هدف آن و سایر چیزها فرع آن؛ به این ترتیب که دنیا و زندگی در آن و سایر امور هم وقتی ارزش دارد که در جهت آخرت باشد. وی برای اثبات این مطلب به قرآن مجید استناد می‌کند. به عقیده وی انذار و آگاهی از قیامت و تدارك و تذکر آخرت که در سراسر بیست و سه سال رسالت مرتباً ادامه داشت، در حدود یک سوم آیات قرآن را زیر پوشش خود قرار داد و آنچه را که بشر نمی‌دانست و نمی‌توانست بداند، به او یاد داد^۳.

پس از اعلام قیامت، وی عقیده دارد، رسالت دوم پیامبران، معرفی خدا و مسأله توحید بود. وی در این رابطه به آیاتی از قرآن که داعیه توحید و نه رد الحاد دارد^۴، توسل جسته و عقیده دارد که «بعثت انبیاء که تعدادشان را تا ۱۲۴۰۰۰ گفته‌اند، بیشتر برای برگرداندن امت‌های یک بار مؤمن شده از پرستش خدایان مجسم و متعدد یا رب النوع‌های انسان ساخته، به پرستش خداوند یکتا بوده است. در قرآن آیاتی که برای اثبات صنایع یا رد ملحدان یا منکران است، به تعداد انگشتان دست نمی‌رسد. در حالی که درباره شرك و انحراف به ارباب‌ها و فرمانرواها و رهبرها یا اهداف الهه‌ها تعداد آیات و دلالات و انذارها سراسر قرآن را بخود اختصاص داده است. اولین و مهمترین کلام و اعلام پیامبران به امت‌های خود و شاید یگانه گفتار و خواستارشان آزاد شدن از

۱. همانجا.

۲. همانجا.

۳. همان، ص ۵۱.

۴. همانجا.

اسارت و عبادت معبودها و پرستیدن خداوند یکتا بوده است»^۱.

نتیجه ای که می‌گیرد این است که «قسمت اعظم و اصلی قرآن بر محور دو مسأله خدا و آخرت است. خدا به صورت پذیرش و پرستش او فقط و خودداری از پرستش خداهای دیگر و آخرت بصورت قبول قیامت و زندگی دوگانه آن دنیا. این در حالی است که کمتر از دودرصد قرآن آیات مربوط به احکام فقهی است ... و برعکس همه جا مستقیماً و بطور غیر مستقیم تصریحاً یا تلویحاً خدا و آخرت بیان می‌گردد»^۲.

بعلاوه، مستند به آیات قرآن، متذکر می‌گردد که دستورهای عملی و اجتماعی یا احکام و حدود و تعزیرات که در قرآن و ادیان توحیدی آمده، محورش همگی خداست: از نماز مثال می‌آورد که فایده دنیایی اش جلوگیری اش از کارهای زشت و منکرات است ولی در نهایت ذکر خداست، از زکوة، انفاق، تحریم شرب خمر، قصاص، نکاح، طلاق و امثال اینها مثال می‌زند و هدف نهایی همگی را تقرب به خدا می‌داند و بدین ترتیب هدف اصلی احکام را نیز متوجه خدا و آخرت می‌نماید^۳.

پس از بیان آخرت و خدا به عنوان هدف دین و جدا بودن دنیا و حکومت از آن، به بیان رابطه ارگانیک دین و حکومت می‌پردازد و معتقد است که این رابطه حالت معادله یک طرفه را دارد و بدین ترتیب که «اگر هدف جامعه ای خدا و آخرت باشد و در جهت خدا و عمل به احکام خدا حرکت نماید [یعنی هدایت دین باشد] دنیای این جامعه نیز بهبود پیدا می‌کند و قرین نعمت و سعادت می‌شود. اما عکس قضیه صحیح نیست. اگر هدف و مقصود جامعه سلامت و سعادت دنیوی باشد، آخرت و خدا برای آن جامعه فراهم نخواهد شد، چرا که طلب آخرت و رضای خدا از آنجا که خداوند بی‌نیاز مطلق بوده و بندگی انسان‌ها را نه برای خود بلکه در جهت خیر و خدمت به خلق می‌خواهد و حرکت فی سبیل الله عملاً حرکت فی سبیل الناس است. اما وقتی مطلوب و هدف انسان آسایش و خوشی خود یا اجتماع شد، ممکن موفق شود خدمتگزار خوبی برای جامعه باشد، اما چون در راه خدا حرکت نکرده، قهرآئمی تواند بهره‌ای در دنیای دیگر داشته باشد»^۴.

۱. همان‌جا.

۲. همان، صص ۵۲-۵۱.

۳. همان، صص ۵۵-۵۲.

۴. همان، صص ۵۵.

واضح است که بیان فوق، به عبارت دیگر این است که دین باید سیاست را هدایت کند ولی سیاست نباید در دین دخالت نماید که قبلاً (در اشاره به مقطع زمانی ۱۳۴۱) بحث آن گذشت. اینجا نیز، بازرگان یک قدم پایین تر گذاشته و عینی تر سخن می گوید: «تمام حرف ما این است که اگر به فرض یک حکومت دینی از همه جهت تمام و کمال به دست مؤمنان مخلص ناب تشکیل شد، آنچه نباید این حکومت و دولت بدان دست بزنند و دخالتی بنمایند، دین و ایمان و اخلاق مردم است. [چرا که] دولت یعنی قدرت و زور؛ قدرت و زور در برابر تجاوز بیگانگان به کشور و ملت یا تجاوز مردم به یکدیگر ضروری است، اما در برابر عقیده و عشق و عبادت و رابطه انسان با خود و خدا یعنی آزادی و تقرب، بسیار بیجا و نقض غرض است؛ اما عکس قضیه صحیح است. اگر دولت و حکومت حق، دین ساز و انسان ساز نیست، انسان دیندار و خداپرست واقعی دولت حق ساز است. بنا به فرمایش نبوی «کیف تکونون یولی علیکم» یک امت مؤمن و ملت آزاده مستقل و مؤمنان با کرامت، بوجود آورنده و تشکیل دهنده یک دولت اسلامی صحیح و جامعه دینی هستند»^۱.

واضح است که اینگونه تبیین رابطه دین و سیاست کاملاً مباین نظریه «سیاست یعنی دیانت و دیانت یعنی سیاست» می باشد. وی از این نظریه تحت عنوان «نظریه ادغام دین و سیاست» نام می برد، منشأ آن را خارج از دین و برگرفته از شرایط برخورد تمدن غرب و مشرق زمین در سده اخیر می داند، نظرات مخالفین را رد می کند و زیان های آن را، که به نقض غرض بعثت، منجر می گردد، برمی شمارد.

معتقد است که وقتی کشورهای اسلامی در برابر تفوق غرب قرار گرفتند واکنش هایشان متفاوت شد: از تمکین و تقلید و تسلیم گرفته تا مواجهه مسلحانه و بی اعتنایی و اعراض منکرانه. !! حد معتدل و عاقلانه آن مقاومت صابرا نه، مشاهده منصفانه و اقتباس سنجیده یا استفاده عاقلانه بود. در برابر راه حل برگزیده، روش اکثریت علماء یا روحانیت شق افراطی و انفعالی بی اعتنایی و انکار برتری بود. متولیان دین چون احساس می کردند که با نفوذ و پذیرش نسبی علوم و افکار و آداب فرنگی، خلل کلی در دین و آداب مردم و نتیجتاً در اعتقاد و احترام و اطاعتشان نسبت به علماء

بوجود خواهد آمد دیر یا زود مقام و موقعیت و مزایای بلارقیب خودشان را از دست خواهند داد، هرگونه تمایل و تفاهم نسبت به تمدن و فرهنگ اروپایی را به زیان مسلمانان دانسته و آن را تحریم کردند. در مقابل «طرز تفکر جامع و کافی بودن دین اسلام (یا تشیع) برای دنیا و آخرت ما» و اینکه اختیار و اداره همه امور، بطور مستقیم و غیر مستقیم در دست دین و متولیان دین باشد، در میان آن صنف تقویت شد و این امر صورت عملی و نظری اش ادغام دین و سیاست است^۱.

در رد نظرات مخالفین، بر عدم قبول خلافت توسط حضرت رضا (ع)، دفاعی دانستن اقدام حضرت امام حسین (ع) در مواجهه با لشگر یزید و ممانعت آنها از بازگشت به مدینه، صلح امام حسن (ع) و حکومت علی (ع) استناد نموده، همگی اینها را دلیل تعلق حکومت به مردم و دنیایی بودن خلافت و اصل بودن دین می داند^۲. بعلاوه عقیده دارد که تنها دلیل مهم معتقدان به ادغام (که عبارت از زمامداری رسول اکرم (ص) حضرت موسی (ع) و بعضی پیامبران دیگر باشد) عللی است زیرا این امر استثنایی بوده و عمومیت نداشته است. و نیز بیان می دارد که نگرانی عمده معتقدین به نظریه ادغام، این است که با منحصر شناختن هدف بعثت انبیاء به آخرت و خدا، سایه دین و ایمان هم از سر مبارزات و انقلاب برداشته می شود و هم سرنوشت ملک و ملت به دست نااهلان و عساکر شیطان می افتد. وی بیان می دارد که این نگرانیها وارد نیست، زیرا همان طور که نبودن درس ریاضیات و مکانیک در قرآن، مانع نیاموختن آن نشد، چنین چیزی نیز در صورت نبود، موجب از بین رفتن دین و ایمان نمی گردد و علی الاصول جامعه مسلمان و متخلقی به اخلاق الله در بعد داخلی نیاز به حکومت عقیدتی ندارد^۳.

بازرگان عقیده دارد که بنا به دلایل زیر، ادغام دین و سیاست به نقض غرض منجر می گردد. به عبارت دیگر زیان ها و عواقب نامطلوب چنین نظریه ای عبارت است از:

الف- تبدیل توحید به شرك: شاهد چنین چیزی دنیای امروز اروپاست که بهبود زندگی دنیا را هدف دین قرار داده است. و در جمهوری اسلامی نیز که چنین نظریه ای حاکم است، اصالت و بقای نظام اصل قرار داده شده و این حکومت تا تعطیل توحید هم

۱. همان، ص ۶۱.

۲. همان، صص ۴۹-۵۱.

۳. همان، ص ۵۶.

می تواند برای بقای خود پیش برود^۱.

ب- چون مکاتب توحیدی و رسالت انبیاء برای جوابگویی به جزئیات زندگی بشر نیامده، و چنین انتظاراتی مخلوق بشر است، وقتی مردم مؤمن و مخصوصاً جوانان پرشور و امید مواجه با ناتوانی و عجز ادیان شوند و ببینند که متصدیان و مدافعان ناچار می شوند که به اصلاح و التقاط یا اعتراف و عجز پردازند، نسبت به اعتقادات خود سرد و بدبین می گردند. بطوریکه مردم از دین منصرف و امید آنها از دین قطع می گردد^۲.

ج- سوم اینکه عملاً قرون وسطای مسیحی، خلافت اموی و عباسی و عثمانی، حکومت صفویه و سلسله قاجاریه که در همگی آنها بنحوی دین و دولت در تصرف رهبران شریعت قرار داشت بترتیب حاصلی جز تاریکی و انگیزسیون، ایجاد انحراف و بدعت در دین، تبدیل تشیع علوی به تشیع صفوی، و حاکمیت استبداد و از دست دادن بخش هایی از کشور طی معاهده ترکمانچای و سرکوب مشروطه خواهان توسط محمدعلیشاه، نداشت^۳.

د- چنین عقیده ای منجر به «اکراه» در دین می گردد که مطابق آیه قرآنی «لا اکراه فی الدین» نهی شده است. در نتیجه بعوض تحییب قلوب و جلب مردم و جذب آنها، دفع آنها از دین حاصل می گردد. و این خود نقض غرضی است آشکار^۴.

عین مطالبی که در قبل گفته شد، تحت تأثیر نظریه دین و سیاست بازرگان و تبیینی که ارائه می دهد، وی در مقاله «آیا اسلام یک خطر جهانی است؟» آورده است. در اینجا قصد اصلی وی دفاع از اسلام به عنوان دین است. فرض اصلی او این است که اسلام و مسلمانان دو چیز متفاوتند. در حالیکه تمامی خصوصیات که در این مبحث برای دین قائل شد به تلویح و به صراحت در اسلام ساری و جاری می بیند، سعی می کند تمامی خرابی ها و حوادثی که در اثر انقلاب اسلامی ایجاد شده و بهر دلیل تأثیر نامطلوبی در دنیای غرب و افکار عمومی آنجا داشته، متوجه مسلمانان دانسته و اسلام را متوجه آخرت و خدا نماید. حوادثی نظیر گروگان گیری، تروریسم ادعایی غرب، اعدام

۱. همان، ص ۵۸.

۲. همان، صص ۵۸-۵۹.

۳. همان، ص ۵۹.

۴. همان، صص ۵۹-۶۰.

مرتدین یا ملحدین و توهین کنندگان به مقدسات مذهبی، جنگ ایران و عراق و پدیده‌هایی از این دست را به عهده مسلمانان؛ و آشتی جویی، همزیستی مسالمت آمیز، آزادی عقیده، اندیشه و عمل، برادری و برابری، دموکراسی، رفاه و توسعه را جزء ذات دین اسلام قرار می‌دهد^۱.

از آنچه گذشت، این نکته بدست می‌آید که در این مقطع زمانی، مهندس بازرگان، گرچه در کلامش مسلمانان را مانند سال ۱۳۴۱ به دخالت در سیاست فرامی‌خواند، اما بر رابطه یک طرفه بین دین و سیاست تأکید دارد. بطوریکه به صراحت معادله بین آن دو را یک طرفه و به نفع دین تبیین می‌نماید و از هرگونه دنیایی شدن دین - که عبارت از دخالت سیاست و دولت (بمعنی زور و قدرت) در آن است - منع می‌نماید. حال باید دید که وی در این مقطع ارتباط بین نهاد دین و نهاد سیاست را چگونه تبیین می‌نماید.

ب- از بعد نهادی

آنچه بازرگان در خصوص انتقاد و حتی رد نظریه ادغام دین و سیاست بیان می‌دارد، تا حد زیادی نظر وی را نسبت به ارتباط نهاد دین و نهاد سیاست نشان می‌دهد. گذشته از اینکه منشأ چنین نظریه‌ای را بشری و نه الهی و دینی می‌داند و در آیات قرآنی و احادیث، شاهی برای آن نمی‌بیند، مستند به وقایع عمده سیاسی تاریخ تشیع، نقش اصلی را در حکومت به مردم می‌دهد و روحانیت را به عنوان متولی و رهبر نمی‌پذیرد. از آن جمله است استناد به واقعه عاشورا، صلح امام حسن، ولایت عهدی حضرت امام رضا (ع) و حکومت حضرت علی (ع). به اختصار کلمات ایشان را در خصوص موارد فوق بیان می‌داریم:

در خصوص قیام حضرت امام حسین عقیده دارد که «یک عمل صددرصد دفاعی برای حفظ اسلام و جان و ناموس خود ایشان بود و نشان از این حقیقت می‌داد که خلافت و حکومت از دیدگاه امام و اسلام نه از آن یزید و خلفاست و نه از آن خودشان و نه از آن خدا، بلکه از آن امت و به انتخاب خودشان است»^۲.

۱. آیا اسلام یک خطر جهانی است؟، مهدی بازرگان، (تهران: انتشارات قلم، ۱۳۷۴)، صص ۲۷-۱۱.

۲. «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء»، مهدی بازرگان، همان، ص ۵۰.

در خصوص صلح حضرت امام حسن (ع) عقیده دارد که اگر امام حسن (ع) خلافت را ملک شخصی خود و مأموریت الهی یا نبوی می دانست به خود اجازه نمی داد آن را به دیگری صلح کند. همان طور که رسول اکرم (ص) هیچگاه رسالت و نبوت الهی را در معرض صلح قرار نمی داد و هیچ یک از امامان ما امامت خود را به مدعی واگذار نمی کردند. از نظر امام حسن (ع) خلافت به معنای حکومت و مباشرت امور امت، از آن مردم بود^۱.

در رابطه با ولایت عهدی حضرت رضا (ع) عقیده دارد که صوری و ظاهری و بنا به مصالح بوده و اگر امامت ایشان مانند نبوت جدش ملازمه قطعی با حکومت می داشت آن را قبلاً اجرا می کرد. آن حضرت برای مأمون الرشید چنین حق انتصاب و انتخاب را یک کار غاصبانه و فضولی می دانست و این نوع خلافت و حکومت در نظرش خلاف حق بود^۲. یعنی چون انتخاب از طرف مردم نبود ایشان نپذیرفت.

در باره حکومت حضرت علی (ع) معتقد است که تنها علی بود، که در میان خلفا، با رأی امت و ازدحام و اصرار مردم خلیفه شد و در بیعت گرفتن کمترین الزام یا منع حقوق بکار نبرد. همین قدر فرصتی پیش آمد تا علی (ع) مجموعه آی از حکومت شورایی مردمی را که همان حکومت اسلامی یا حکومت الله است، نشان داد. فرامین زیادی از ایشان موجود است که مهمتر از همه فرمان مالک اشتر است که در آن تفکیک کامل دین از سیاست بیان شده. یعنی حضرت هیچگاه کسی را متولی دین مردم قرار نداده است^۳.

بدین ترتیب مرحوم بازرگان، مانند مقطع قبلی، هیچگاه روحانیت را به عنوان رهبر و در رأس حکومت نمی پذیرد و با رد نظریه ادغام، نهاد دین را در ردیف سایر نهادهای اجتماعی یا اور نهاد سیاست قرار می دهد و نه در رأس آن.

نتیجه گیری

از مطالب گفته شده نتیجه می گردد که در نگاه بازرگان سیاست، مبنایی دنیایی و

۱. همانجا.

۲. همانجا.

۳. همانجا.

دین، پایه‌ای الهی دارد، بر همین اساس هدف هر یک از آن دو متفاوت می‌شود: یکی آخرت و دیگری اداره اجتماع یعنی دنیا. فرض اساسی وی در هر دو مقطع زمانی مورد مطالعه، ارتباط بین دین و سیاست و معادله یک طرفه بین آنها بنفع دین است. در هر دو مقطع زمانی در بعد مفهومی، دین را هادی و رهبر سیاست دانسته و حق هر گونه دخالتی را در سیاست به دین می‌دهد ولی دخالت سیاست - ولو از روی حسن نیت - در دین را منع می‌نماید.

اما از نظر نهادی به احتمالاً چنین کیفیتی را بین نهاد دین و نهاد سیاست نمی‌پذیرد. نهاد دین را اولاً مختص روحانیت نمی‌داند و دوم، آن را همکار نهاد سیاست قلمداد می‌کند. به عبارت دیگر حکومت اسلامی را در چارچوب احکام الهی و مبتنی بر مردم - یا حکومت دموکراتیک اسلامی - می‌داند و لزوماً آن را حکومت روحانیون نمی‌داند. حال با توجه به اینکه در دو مقطع زمانی مورد بحث یک نظریه ابراز شده، می‌توان گفت که تغییری در نظریه سیاست و دین بازرگان حاصل نشده است. به عبارت دیگر از اول به نظریه دین برای دنیا معتقد نبوده که در اواخر عمر از آن ناامید شده باشد و دنبال نظریه دین برای آخرت و خدا رفته باشد. پس احتمالاً کسانی که چنین چیزی را از بازرگان تفسیر کرده‌اند، حرف خود را از زبان ایشان زده‌اند و گرنه آنطور که مشاهده شد، ایشان چنین چیزی را علی‌الاصول معتقد نبوده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی